

Analytical revisiting of the proving divine essence and attributes based on the logical method transmission from implicates to obvious prerequisites

Mohammad Ali Vatandoost

Abstract

In this research, the author has tried to rewrite the philosophical proofs of God's existence and His essential attribute in a new way. At the first step, some necessary preparations about discussing God and ways of God proving have been raised and in the second step, God's Existence has been proved by the intellectual argument using causal principle. And in the third step, based on the proved conceptions, other concepts that refer to God's attributes of perfection have resulted from the previous premises. First, the attribute of "self-sufficient" has confirmed, and then through analyzing the concept of "self-sufficient" the quality of "infinite" is proved for God and also in the following some attributes like "unified", "simple", "absolutely perfect", "knowledge", "essential will", "power" and "life" are authenticated. This method can be named as "transition from implicants to obvious requirements" because if the prior attribute is proved in this way the next attribute could be achieved only through analyzing and giving the correct concepts.

Keywords: God's essence, essential attributes, obvious requirement, intellectual argument

بازخوانی تحلیلی اثبات ذات و صفات ذاتی خدا با تکیه بر روش منطقی انتقال از ملزوم به لوازم بین

محمدعلی وطن دوست حقیقی مرند^۱

چکیده

در جستار حاضر، نگارنده کوشیده است براهین فلسفی اثبات وجود خدا و صفات ذاتی او را به شیوه‌ای نوین بازنویسی نماید. در گام نخست، مقدماتی درباره چرایی بحث از خدا و روش‌های اثبات خدا بیان می‌شود و در گام دوم، وجود خدا از راه برهان عقلی و با بهره‌گیری از اصل علیّت، اثبات می‌گردد و در گام سوم با مبنا قرار دادن مفاهیم اثبات شده، مفاهیم دیگری که به صفات کمالی خدا اشاره دارد، از مقدمات پیشین نتیجه گرفته می‌شود. نخست، صفت «بی‌نیاز» و سپس از راه تحلیل مفهوم «بی‌نیاز»، صفت «نامحدود» برای خدا اثبات می‌گردد و در ادامه نیز با همین شیوه صفاتی مانند یگانه، بسیط، کامل مطلق، علم، اراده ذاتی، قدرت و حیات، اثبات می‌شود. این شیوه را می‌توان «انتقال از ملزوم به لوازم بین» نام نهاد؛ زیرا در این روش، اگر صفت پیشین اثبات شود، تنها با تحلیل و ارائه تصور درست از آن، می‌توان صفت پسین را به دست آورد.

واژگان کلیدی: ذات خدا، صفات ذاتی، لازم بین، برهان عقلی.

۱. استادیار گروه فلسفه و حکمت اسلامی دانشگاه فردوسی مشهد. ma.vatandoost@um.ac.ir

مقدمه

مسئله اثبات وجود خدا و ویژگی‌های او به‌عنوان علت پدیدآورنده هستی، از دیرباز از مسائل چالش برانگیز تفکرات بشری بوده است. در عصر کنونی، با رشد علوم تجربی و آشکار شدن اندیشه‌های پوزیتیویستی، گزاره متافیزیکی «خدا وجود دارد» از سوی برخی اندیشمندان تجربی با چالشی اساسی روبه‌رو گردیده و مورد تردید قرار گرفته است. با وجود آنکه فلاسفه و متکلمان، برای اثبات وجود خدا و صفات ذاتی او از شیوه عقلی محض بهره می‌برند، ولی در مواردی از روش منطقی و ریاضی «انتقال از ملزوم به لازم بئین» استفاده نمی‌شود. به دیگر سخن، با وجود عقلی بودن روش اثبات خدا و صفات او، در برخی موارد، مراحل تبیین استدلال، به صورت سیر منطقی از مقدمات بدیهی و بسیط، آغاز نمی‌شود، بلکه برای اثبات یک مطلب از مقدماتی استفاده می‌شود که اثبات آن به مباحث بعدی موکول می‌گردد و مبتدی باید، با حسن ظن به استاد خود، آن مقدمات را به‌عنوان «اصول موضوعه» بپذیرد. البته مراد نگارنده سطور، این نیست که «براهین اثبات وجود خدا به مقدمات بدیهی و بسیط ختم نمی‌شود» بلکه مراد این است که «در برخی موارد، براهین اثبات وجود خدا از مقدمات بدیهی و بسیط آغاز نمی‌شود». روشن است که میان این دو سخن، تفاوت بسیاری است که به تفاوت در روش نه محتوای استدلال‌ها باز می‌گردد. به‌عنوان نمونه در برخی از براهین کلامی و فلسفی اثبات وجود خدا، بر حد وسط‌هایی چون «نظم»، «حدوث»، «حرکت» و «امکان ماهوی» تکیه می‌شود. این در حالی است که گزاره‌هایی مانند «جهان منظم است»، «جهان حادث است»، «جهان متحرک است»، «جهان ممکن است» گزاره‌های نظری و نیازمند اثبات هستند.

ادعای نگارنده این است که می‌توان بدون استفاده از این گزاره‌های نظری، بر گزاره بدیهی مانند اصل علیت تکیه نمود تا اولاً استدلال عقلی اثبات وجود خدا، بدون نیاز به مقدمات زائد طرح شود و ثانیاً گزاره محوری استدلال، بر اصل بدیهی استوار باشد، به گونه‌ای که فهم آن برای همه آسان بوده و با کمترین توضیح مبنای استدلال قرار گیرد. شایان ذکر است از آنجا که اصل علیت گزاره‌ای بدیهی است، هر گونه توضیحی درباره آن، از باب «انتباه شخص غافل به بداهت بدیهی» خواهد بود نه اثبات این گزاره.

بر این اساس این پرسش رخ می‌نماید که آیا می‌توان برای اثبات وجود خدا و صفات او، از مقدمات بدیهی و بسیط آغاز نمود، به گونه‌ای که نیازی به پیش‌فرض قرار دادن مقدمات نظری به عنوان اصول موضوعه نباشد؟! پرسش دیگر این است که آیا پس از اثبات وجود خدا با تکیه بر اصل بدیهی علیت، می‌توان بدون افزودن مقدمات زائد نیازمند اثبات، از روش منطقی و ریاضی «انتقال از ملزوم به لازم بین»، صفات خدا را اثبات نمود؟!

نگارنده در این مقاله کوشیده به این پرسش‌ها پاسخ داده شود و محتوای غنی به کار رفته در دانش‌های فلسفه و کلام را بازخوانی و به شیوه منطقی بازنویسی نماید. در همین راستا، نخست با مبنا قرار دادن اصل بدیهی «علیت» و تحلیل مفهومی آن، وجود خدا اثبات می‌شود و سپس لوازم بین آن، یکی پس از دیگری بحث و تحلیل شده و صفات ذاتی او اثبات می‌گردد. نکته شایان یادآوری آن است که پیش از ورود به استدلال عقلی، وجود جهان محسوس، اشاره شده و در ادامه پرسش از علت پدیدآوردن آن، به عنوان مبنا قرار داده شده است. دلیل این امر آن است که برای انسان آزاداندیشی که می‌خواهد خدا را از راه مقدمات قطعی اثبات نماید، هنوز وجود جهان ماوراء حس، اثبات نگردیده است. از این رو پرداختن به وجود جهان مجرد، فراتر از جهان محسوس، پیش فرض قرار دادن چیزی است که هنوز برای او قطعی نیست! مؤید این سخن، شیوه فلاسفه و متکلمان می‌باشد که در هیچ یک از استدلال‌های عقلی اثبات وجود خدا، وجود جهان مجرد را پیش فرض استدلال قرار نداده‌اند.

۱- مقدمات بحث

۱-۱- چستی روش انتقال از ملزوم به لوازم بین

دلالت در دانش منطق به انتقال ذهن از چیزی به چیز دیگر گفته می‌شود. سبب این انتقال، پیوندی است که میان دو چیز در ذهن برقرار می‌شود که آن نیز از همراهی آن دو، بیرون از ذهن سرچشمه می‌گیرد. این همراهی، گاهی ذاتی دو چیز بوده و گاهی به طبیعت انسان مربوط می‌باشد و گاهی نیز از قرارداد میان انسن‌ها ناشی می‌شود. بنابراین، دلالت را می‌توان به سه دسته تقسیم نمود: دلالت عقلی، دلالت طبعی و دلالت وضعی.

دلالت عقلی یعنی دلالتی که حاکم بر آن و کاشف آن، عقل است و در جایی مطرح می‌شود که میان دالّ و مدلول ملازمه ذاتی برقرار باشد و به وضع و قرارداد میان انسان‌ها ارتباط ندارد مانند دلالت دود بر آتش. دلالت طبیعی یعنی دلالت آثار بدنی بر احوال طبیعی بدنی یا روحی انسان و در جایی مطرح می‌شود که ملازمه میان دو چیز برخاسته از طبیعت و مزاج انسان باشد، مانند دلالت طخی چهره بر خشم. دلالت وضعی، یعنی دلالت میان دو چیز که از وضع و قرارداد میان انسان‌ها سرچشمه می‌گیرد، مانند دلالت لباس سیاه بر ماتم و عزا و دلالت علائم راهنمایی و رانندگی بر توقف ممنوع یا پارک ممنوع.

دلالت وضعی نیز دو نوع است: ۱. دلالت غیر لفظی که در آن انتقال از دالّ به مدلول به واسطه چیزی غیر از واژگان صورت می‌گیرد. ۲. دلالت لفظی که در آن انتقال از دالّ به مدلول به واسطه واژگانی صورت می‌گیرد که خود انسان‌ها آن را وضع کرده‌اند؛ مانند شنیدن واژه «اسد» و انتقال ذهن به معنای «شیر».

دلالت لفظ یا بر تمام موضوع‌له است، مانند دلالت انسان بر حیوان ناطق (دلالت مطابقی)، یا بر جزء موضوع‌له است، مانند دلالت انسان بر حیوان (دلالت تضمینی) و یا بر خارج موضوع‌له است، مانند دلالت انسان بر ضاحک (دلالت التزامی). لوازم در دلالت التزامی نیز سه گونه است: لازم بین‌بمعنی‌الاخص، لازم بین‌بمعنی‌الاعمّ و لازم غیربین.

لازم بین‌بمعنی‌الاخص: در دلالت بین‌بمعنی‌الاخص، تصور ملزوم برای تصور لازم کافی است و رسیدن از ملزوم به لازم، به هیچ استدلال یا تعریفی نیاز ندارد، مانند وصف «نامتاهی» بر «وحدت» یا دلالت وصف «معلول» بر «نیازمندی» و غیره.

لازم بین‌بمعنی‌الاعمّ: جایی است که تصور ملزوم در رسیدن به لازم، کافی نیست، بلکه در این دلالت، با تصور لازم و ملزوم و تحلیل نسبت میان آن دو، قطع به لزوم به دست می‌آید، مانند تصور زوجیت برای عدد چهار یا تصور این که دو، نصف چهار است.

لازم غیر بین: لازم غیر بین، برابر لازم بین‌بمعنی‌الاخص و لازم بین‌بمعنی‌الاعمّ، قرار دارد و جایی است که عقل برای قطع به ملازمه، افزون بر تصور لازم، ملزوم و نسبت میان آنها، برای

اثبات ملازمه، نیازمند استلال می‌باشد، مانند حکم عقل به مساوی بودن مجموع زوایای مثلث با دو قائمه (۱۸۰ درجه).

در مقاله حاضر، تلاش خواهیم کرد تا ذات و صفات ذاتی خدا را با استفاده از روش «انتقال از ملزوم به لوازم بین» اثبات نماییم. حال ممکن است لازم از نوع لازم بین بالمعنی الاخص باشد یا لازم بین بالمعنی الاعم. در واقع، در این نوشتار به دنبال آن هستیم تا محتوای استدلال‌های عقلی اثبات ذات و صفات ذاتی خدا را به شیوه منطقی بازنویسی نماییم.

۱-۲- چرایی بحث از خدا

نخستین پرسشی که ذهن انسان آزاداندیش را به خود مشغول می‌دارد و او را بر کنکاش و جستجوی حقیقت برمی‌انگیزاند، این است که چرا باید در پی شناخت خدا برآییم؟ آیا عقل انسان باید دنبال چنین کاری باشد؟ اگر دنبال شناخت چنین حقیقتی نباشیم چه آسیب‌هایی را در پی دارد؟ در پاسخ به این پرسش باید به اصل روشنی توجه پیدا نمود که بشر در همه علوم و حتی در زندگی روزمره خود از آن بهره می‌برد. از این اصل با عنوان «اصل علیت» یاد می‌شود.

۱-۲-۱- اصل علیت

الف. بداهت اصل علیت

گزاره «هر معلول، علتی دارد» یا «هر ممکن الوجودی علت دارد» گزاره‌ای است که با عنوان اصل علیت شناخته می‌شود و اساس استدلال در دانش‌های بشری را شکل می‌دهد. بسیاری از بزرگان اندیشه، این گزاره را بدیهی و بی‌نیاز از اثبات دانسته‌اند. (طوسی، ۱۴۱۵: ۷۸؛ جوادی آملی، ۱۳۹۰: ص ۱۰۲؛ صدر، ۱۴۱۰: صص ۱۰۳ و ۱۰۴) برخی بر بداهت اصل علیت چنین استدلال می‌کنند که با هیچ استدلالی نمی‌توان اصل علیت را نفی یا اثبات نمود؛ زیرا هر استدلالی از مقدمات و نتیجه پدید می‌آید که میان آنها نوعی علیت و ضرورت حاکم است. (سبزواری، ۱۴۱۳، ج ۱، ص ۲۸۳) از این رو هر گونه استدلال بر اثبات یا نفی اصل علیت بر پذیرش آن توقف خواهد داشت و به عبارتی از نفی علیت، اثبات آن لازم خواهد آمد. به‌طور کلی می‌توان دلیل بداهت اصل علیت را تحلیلی بودن آن دانست. گزاره تحلیلی،

گزاره‌ای است که در آن برای استخراج و تبیین محمول، به دلیلی بیرون از خود گزاره نیاز نیست، بلکه کافی است انسان، تصور درست از موضوع و محمول قضیه داشته باشد. (مصباح یزدی، ۱۳۷۸، ج ۲، ص ۴۵) اگر فاعل شناسا بتواند تصور و تحلیل درستی از موضوع گزاره داشته باشد و با تحلیل موضوع، به محمول دست یابد، چنین گزاره‌ای بدیهی تلقی می‌شود. در منطق ارسطویی از این نوع گزاره‌ها به «اولیات» تعبیر می‌گردد (حلی، ۱۳۷۱، ص ۲۰۰) و در فلسفه غرب با عنوان «گزاره تحلیلی» از آن یاد می‌شود. (مصباح یزدی، ۱۳۷۸، ج ۲، ص ۴۵) توضیح اینکه اگر کسی موضوع گزاره اصل علیت یعنی «معلول» را تحلیل نماید، به این نتیجه دست می‌یابد که معلول یعنی موجودی که در وجودش نیازمند غیر است. به دیگر سخن، «معلول بودن» برابر با «نیازمند بودن» می‌باشد و روشن است که اگر موجودی در وجود خود، به «خود» وابسته نباشد باید به «غیر خود» وابسته باشد؛ زیرا در غیر این صورت ارتفاع نقیضین لازم می‌آید که محال است. به بیان ساده‌تر، به حصر عقلی، یک موجود در پیدایش خود یا به «خود» یا به «غیر خود» نیازمند است و چون میان این دو فرض، رابطه تناقض برقرار است، نمی‌توان حالت سومی را در نظر گرفت. اگر موجود در پیدایش خود به «خود» نیازمند باشد، اشکال «دور» لازم می‌آید که مستلزم تقدم یک شیء بر خودش است. بنابراین موجود در پیدایش خود به «غیر خود» وابسته است و این «غیر»، همان است که از آن با عنوان «علت» یاد می‌شود. نتیجه اینکه «نیازمندی به علت» یا «علت‌دار بودن» از تحلیل «معلول» به دست می‌آید.

ب. نیازمندی دانش‌های بشری به اصل علیت

انسان آزاداندیش با رجوع به درون خویشتن، درمی‌یابد که برای او دانستن از ندانستن بهتر است. اینکه انسان، دانستنی‌های خود را بیشتر نماید و از نادانی بگریزد، اصلی است که همه بر آن اتفاق نظر دارند. روی آوردن بشر به علوم گوناگون در طول تاریخ و تلاش برای پرده برداشتن از رازهای نهان هستی، این حقیقت را آشکار می‌سازد که هر پدیده‌ای علتی دارد که در سایه آن پدید آمده است. از آنجا که این اصل، زیربنای همه علوم بشری است، نپذیرفتن آن از سوی انسان آزاداندیش برابر با ویران ساختن همه علوم خواهد بود! (همان) بر اساس همین اصل است که حس کنجکاوی انسان، او را برمی‌انگیزاند تا با دیدن هر پدیده‌ای نخست

از علت به وجود آورنده آن پرسش نماید.

جهان هستی با همه گستره خود، بزرگترین پدیده‌ای است که دیدگان بشر از آغاز تولد، آن را می‌نگرد و پرسش از علت و به وجود آورنده آن، ذهن انسان آزاداندیش را به خود مشغول می‌سازد. به راستی این جهان نیز بسان دیگر پدیده‌هایی که اجزای آن را تشکیل می‌دهند باید پدید آورنده‌ای داشته باشد. مگر می‌شود برای پی بردن به علت موجوداتی که در جهان، هستی یافته‌اند، پرسش‌های گوناگونی مطرح گردد که در پی پاسخ به آنها، علوم گوناگون پدید آید، ولی از علت جهان هستی، غفلت شود؟! به دیگر سخن، اگر پرسش از علت پدید آورنده جهان، امری بیهوده است، باید پرسش از علت پدید آورنده دیگر پدیده‌ها نیز بیهوده باشد. آیا می‌توان گفت هنگامی که دانشمندان علوم تجربی، می‌کوشند از علت پدید آورنده موجودات طبیعی پرده بردارند، کار ارزشمندی انجام داده‌اند، ولی اگر کسی بکوشد از علت پدید آورنده مجموعه جهان سخن بگوید، کار بی‌ارزش و بیهوده‌ای انجام داده است؟! آیا جز این است که هر دو گروه می‌کوشند به پرسش از «چرایی پیدایش پدیده‌ها» که عبارت دیگری از اصل علیت است، پاسخ گویند؟!

نتیجه اینکه پاسخ به پرسش نخستین، در واقع به پاسخ پرسش از پدید آورنده جهان هستی بازمی‌گردد، که خود می‌تواند علم تازه‌ای را برای بشر به وجود آورد، همان گونه که پرسش از علت به وجود آورنده دیگر پدیده‌ها، سبب پیدایش علوم گوناگون گردیده است. اگر کنکاش و جستجو درباره پاسخ به پرسش «چرایی پدید آورنده جهان» بیهوده باشد، باید بساط همه علوم بشری که در سایه چنین پرسش‌هایی به وجود آمده‌اند، برچیده شود. به دیگر سخن، اگر درباره علت پدید آورنده جهان، پرسش از «اصل علیت» یا «چرایی پیدایش پدیده‌ها» بیهوده است، باید در همه علوم بشری نیز این چنین باشد و دانشمندان علوم تجربی در پی پاسخ به پرسش «چرایی پیدایش پدیده‌ها» نباشند و این سخن، یعنی برچیده شدن بساط همه دانش‌های تجربی. بنابراین اهمیت پاسخ به این پرسش اگر نگوئیم بالاتر از دیگر پرسش‌هاست، با آنها برابر است. برخی برای پاسخ به چرایی بحث از خدا به پاسخ‌هایی مانند «و جوب شکر منعم» و «دفع ضرر محتمل» روی آورده‌اند. (خرازی، ۱۴۱۷ق، ج ۱، ص ۱۱) با توجه به توضیحات یادشده،

می توان گفت نیازی به توسل به چنین پاسخ‌هایی نیست؛ زیرا اگر چه پاسخ دوم، یعنی دفع ضرر محتمل، اصل عقلی پذیرفته‌شده‌ای است که همه عقلا بر آن اتفاق نظر دارند، ولی این پاسخ بیش از آنکه از فطرت خداجویی انسان پرده بردارد، ناخواسته خدا را همچون موجودی نشان می‌دهد که اگر او را نپذیریم به سختی‌هایی گرفتار خواهیم شد که از سوی او ما را نشانه رفته است. البته اگر تبیین شود که سختی‌هایی که به دنبال نپذیرفتن خدا برای ما به وجود می‌آید از سوی او نبوده، بلکه از سوی خود ماست، قابل توجیه خواهد بود که البته نیازمند بیان مقدماتی می‌باشد که انسان آزاداندیش را از سیر منطقی بحث دور می‌کند.

۲- استدلال عقلی بر اثبات وجود خدا

۲-۱- مقدمه

در پژوهش‌های تجربی، آزمایش‌گر به دنبال پرسش از چیستی عوامل پیدایش یک پدیده است. جهان طبیعت که فراروی دیدگان بشر است، چیزی جز مجموعه موجودات طبیعی و مادی نیست. یعنی جهان ماده و طبیعت، چیزی جدا از موجودات مادی نیست، بلکه، مفهومی می‌باشد که از کنار هم قرار دادن پدیده‌های مادی در ذهن بشر به وجود می‌آید. بنابراین جهان، جدا از مجموعه موجودات آن و موجودات نیز جدای از جهان نیستند و در اینجا دو چیز وجود ندارد که کنار هم قرار گرفته باشد، بلکه میان جهان طبیعت و موجوداتی که در آن هستند، وحدت عینی برقرار است. از این رو می‌توان پرسش از چیستی عوامل پیدایش یک پدیده را در مورد جهان طبیعت نیز مطرح ساخت.

البته شایان توجه است که عملکرد جهان به صورت سیستمی می‌باشد؛ یعنی میان اجزاء جهان که همان موجودات هستند، ارتباط متقابل وجود دارد و موجودات جهان هستی روی یکدیگر تاثیر و تأثر متقابل دارند. دقیقاً مانند ساختار بدن انسان که میان آن تأثیر و تأثر متقابل وجود دارد. از این رو نمی‌توان علت مجموع جهان را با علت یک یا چند جزء از جهان برابر دانست. به دیگر سخن، شایسته نیست که گفته شود علت پدیدآورنده جهان، همان علت پدیدآورنده تک تک موجودات است و علوم تجربی عهده‌دار پاسخ بدان است و از این رو

نیازی به توسل به روش‌های متافیزیکی برای اثبات پدید آورنده جهان نیست! باید توجه داشت که آنچه از راه دانش‌های تجربی اثبات می‌شود، تنها علت مادی موجودات است که جزء امور جزئی می‌باشد و از راه حس و تجربه به دست می‌آید، در حالی که علت پدید آورنده اصل جهان، همان است که مجموعه سیستم را پدید آورده است.

۲-۲- تقریر استدلال اثبات وجود خدا

انسان آزاداندیش در پاسخ به پرسش چیستی علت جهان، از چارچوب‌های زیر نمی‌تواند

بیرون رود:

۱. علت پیدایش جهان طبیعت، درون آن است.

۲. علت پیدایش جهان طبیعت، بیرون آن است.

الف. در فرض نخست یا همه جهان طبیعت، علت پیدایش خود است یا برخی از اجزای

جهان طبیعت.

۱. اگر همه جهان طبیعت، علت پیدایش خود باشد، لازم می‌آید که چیزی پیش از اینکه

وجود داشته باشد، پدید آمده باشد، در حالی که هر چیزی پیش از به وجود آمدن خود

«نیست»، چیزی که «نیست» است چگونه می‌تواند به خود، «هستی» دهد. به دیگر سخن،

براساس این فرض لازم می‌آید یک چیز هم علت خود و هم معلول خود باشد. بنابراین این

فرض، به تناقض آشکاری می‌انجامد؛ زیرا لازم می‌آید یک چیز در حالی که «وجود» ندارد،

وجود داشته باشد. از این محذور عقلی، در دانش منطقی با اصطلاح «دور» تعبیر می‌گردد.

(نصیرالدین طوسی، ۱۴۰۵ق، ص ۴۴۰)

۲. اگر برخی از اجزای جهان طبیعت، علت جهان باشد، افزون بر اشکال دور، لازم می‌آید

که «وجود علت» از «وجود معلول» ضعیف‌تر باشد؛ زیرا جزء یک چیز، از لحاظ وجودی،

ضعیف‌تر از کل آن می‌باشد. روشن است که علت باید اقوای از معلول خود باشد. (طباطبایی،

[بی تا]، ص ۱۷۷)

ب. فرض دوم که علت پیدایش جهان طبیعت بیرون از آن باشد، از دو حال خارج نیست:

۱. این علت از جنس موجودات جهان طبیعت است، یعنی موجودی مادی است.

۲. این علت از جنس موجودات جهان طبیعت نیست، یعنی موجودی غیر مادی است. این حصر عقلی به این دلیل است که یک وجود یا مادی و یا غیرمادی است و حالت سومی وجود ندارد؛ زیرا براساس اصل منطقی «نقیض کل شیء رفعه»، روشن است که رابطه میان «مادی» و «غیرمادی» از نوع رابطه تناقض است و نمی‌توان حالت سومی فرض نمود. اگر علت بیرونی پدیدآورنده هستی، از جنس موجودات جهان طبیعت باشد، درون مجموعه جهان طبیعت خواهد بود و سخن به فرض نخست بازمی‌گردد که پیش از این بطلان آن آشکار گردید. اگر علت بیرونی پدیدآورنده هستی، از جنس موجودات جهان طبیعت نباشد، چون موجودات جهان طبیعت مادی‌اند، علتی که بخواهد بیرون از آن باشد، غیرمادی خواهد بود؛ زیرا همان‌گونه که پیش از این نیز گفته شد، رابطه میان «مادی» و «غیرمادی» از نوع رابطه تناقض است. یعنی با تقسیم مبتنی بر حصر عقلی گفته می‌شود که پدیدآورنده جهان یا مادی یا غیرمادی است. در گام بعدی ویژگی مادی بودن از پدیدآورنده جهان سلب می‌شود و خودبه‌خود، غیرمادی بودن آن به اثبات می‌رسد. در واقع این استدلال که طرفین آن مبتنی بر تقسیم ثنائی منطقی است، از نوع برهان سبر و تقسیم می‌باشد.

تا این جا عقل به این مطلب رسیده است که جهان طبیعت بسان دیگر پدیده‌های مادی در پیدایش خود نیازمند علتی است که بیرون از آن و به دیگر سخن، غیرمادی باشد.

عقل آزاداندیش در این مرحله نمی‌ایستد و این پرسش را مطرح می‌سازد که آیا علت بیرونی غیرمادی جهان طبیعت خود نیازمند علت دیگری است یا بی‌نیاز از علت دیگر می‌باشد؟! پاسخ به پرسش یادشده، به سادگی پرسش پیشین نیست؛ زیرا در اینجا با موجودی سروکار داریم که از جنس موجودات این جهانی نیست. پرسش عقل در این مرحله در واقع به این پرسش بازمی‌گردد که ملاک و معیار نیازمندی یک پدیده به علت چیست؟ از آنجا که اصل علیت در جهان هستی، اصلی فراگیر است و همه موجودات مادی و غیرمادی را دربرمی‌گیرد، این پرسش در مورد موجود غیرمادی نیز مطرح می‌گردد. در تحلیل این پرسش، عقل با اندکی دقت درمی‌یابد که پاسخ، در خود پرسش نهفته است، آنجا که می‌گوید ملاک نیازمندی معلول (یعنی موجود نیازمند) چیست؟ روشن است که ملاک نیازمندی معلول به

علت، این است که ذات آن معلول، نیازمند است، یعنی خودش نمی تواند به خودش وجود دهد. «نیازمندی معلول به علت» یعنی معلول، به خودی خود، معدوم است و در سایه غیر، وجود پیدا می کند. این سخن، همان است که در دانش فلسفه از آن با عنوان «امکان» یاد می شود و در برابر نظریه «حدوث» متکلمان، مناط نیازمندی معلول به علت دانسته شده است. (ملاصدرا، ۱۹۸۱ق، ج ۳، ص ۱۸؛ طباطبایی، [بی تا]، ص ۶۲)

در ادامه عقل چنین تحلیل می کند که اگر صفت «نیازمندی» سبب شده باشد تا موجودات در سایه غیر (علت)، لباس هستی بر تن کنند، آن غیر، نباید خود، نیازمند باشد؛ زیرا «نیازمندی» صفتی است که هیچ گاه از ذات معلول جدا نمی شود. دلیل این مطلب، آن است که عبارت «نیازمندی» تعبیری دیگر از عبارت «معلول» است، بنابراین فرض «معلول بی نیاز» به فرض «معلولی که معلول نیست» بازمی گردد و این تناقضی آشکار است. در نتیجه علتی می تواند «نیازمندی» را از «معلول» بردارد که خود «بی نیاز» باشد یعنی «معلول نباشد». این سخن، همان است که در حکمت متعالیه از آن با عنوان «عین ربط بودن معلول» یاد می شود. (سبزواری، ۱۹۸۱ق، ج ۶، ص ۱۵)

با توجه به سخنان یاد شده، تاکنون، وجود «علت بیرونی غیر مادی بی نیاز» اثبات شده است، به دیگر سخن، ذات علت پدید آورنده جهان اثبات گردیده است.

۲-۳- مقایسه تقریر یادشده با دیگر استدلال های عقلی اثبات وجود خدا

در تبیین نوآوری تقریر یادشده، بر دیگر تقریرها باید به نکات زیر توجه نمود:

۱. همان گونه که در آغاز نوشتار تأکید شد، برخی از استدلال های عقلی وجود خدا، بر حد وسط هایی استوار است که نیازمند تعریف و استدلال می باشند. به عنوان نمونه در برخی از براهین کلامی و فلسفی که برای اثبات وجود خدا به کار می رود، بر حد وسط هایی چون «نظم»، «حدوث»، «حرکت» و «امکان ماهوی» تکیه می شود. این در حالی است که گزاره هایی مانند «جهان، منظم است»، «جهان، حادث است»، «جهان، متحرک است»، «جهان، ممکن است» گزاره های نظری و نیازمند اثبات می باشند. در تقریر حاضر، بدون استفاده از این گزاره های نظری، بر گزاره بدیهی مانند اصل علیت تکیه شده است که به عنوان اصل بدیهی بر همگان

روشن و آشکار است و هر گونه توضیحی درباره آن از باب «تنبیه بر بدهت اصل بدیهی» خواهد بود. همچنین جهان طبیعت نیز که فراروی دیدگان بشر است، اصل بدیهی دومی است که تقریر یادشده، بر آن استوار می‌باشد. بنابراین در این استدلال، اصل بدیهی عقلی یا همان «اصل علیّت» و اصل بدیهی حسی یا همان «جهان طبیعت» محور استدلال قرار گرفته است که هر انسان آزاد اندیشی با اندکی تأمل می‌تواند بدان پی برد.

۲. در تقریر یادشده، مانند تقریرهای برهان صدیقین، در اثبات وجود خدا بر ابطال تسلسل نیازی نیست؛ زیرا در این تقریر با تکیه بر «اصل علیّت» و با تحلیل «معلول» این نتیجه به دست آمد که اگر صفت «نیازمندی» سبب شده است تا موجودات در سایه غیر (علت) لباس هستی بر تن کنند، آن غیر، نباید خود نیازمند باشد؛ زیرا «نیازمندی»، صفتی است که هیچ‌گاه از ذات معلول جدا نمی‌شود، بنابراین فرض «معلول بی‌نیاز» به فرض «معلولی که معلول نیست» بازمی‌گردد و این تناقضی آشکار است. به دیگر سخن، تسلسل بر این پیش فرض استوار است که موجودی که خود ذاتاً معلول و نیازمند است، به موجود دیگری که مانند آن، معلول و نیازمند است، وابسته باشد. اما توضیحات پیشین نشان داد که چنین فرضی مستلزم تناقض است؛ زیرا از کنار هم قرار دادن دو معدوم، هیچ‌گاه موجود پدید نمی‌آید، بنابراین باید معلول‌هایی که در ذات خود نیازمند و معدوم هستند به وجودی تکیه داشته باشند که در ذات خود، نیازمند و معدوم نیست. با توجه به توضیحات یادشده، نگارنده باور دارد که این تقریر می‌تواند به عنوان تقریری تازه در میان دیگر تقریرهای برهان صدیقین قرار گیرد، با این تفاوت که تقریر برگزیده در این نوشتار، بر اصل علیّت و تحلیل معلول استوار است.

در ادامه برای رعایت سیر منطقی بحث، باید صفات ذاتی علت پدیدآورنده جهان را اثبات

نماییم.

۳- اثبات صفات و ویژگی‌های علت پدیدآورنده جهان

پرسشی که در پی اثبات علت پدیدآورنده جهان، در ذهن انسان آزاداندیش شکل می‌گیرد، این است که این حقیقت چه صفات و ویژگی‌هایی دارد؟ پاسخ به این پرسش از آنرو اهمیّت

دارد که زمینه را برای شناخت هر چه بهتر علت پدیدآورنده جهان فراهم می‌سازد.

در تحلیل، تبیین و اثبات صفات حقیقت هستی یعنی «علت بیرونی غیرمادی بی‌نیاز»، باید براساس نتایجی که در استدلال پیشین برای اثبات این حقیقت گفته شد، تکیه شود، تا بحث از سیر منطقی مناسب برخوردار باشد. اگر در عنوان «علت بیرونی غیرمادی بی‌نیاز» دقت شود، روشن می‌شود که این علت از وصف «بی‌نیازی» برخوردار است. پذیرش وصف «بی‌نیازی» برای علت جهان، پیامدهای منطقی زیر را در پی دارد:

۳-۱- اثبات صفت «نامحدود» برای علت جهان

اگر موجودی در ذات خود یعنی اصل وجودش، بی‌نیاز باشد، یعنی در وجود و هستی مستقل از غیر است، چنین موجودی به دلیل بی‌نیاز بودن و معلول نبودن، نامحدود خواهد بود. اگر وجودی از علتی پدید نیامده باشد، به دلیل اینکه معلول نیست در احاطه وجودی موجود دیگر نخواهد بود و لازم میان محاط نبودن موجود، «نامحدود بودن» آن می‌باشد. این مطلب از دستورالعمل زیر استفاده می‌کند:

نیازمندی = معلول بودن = محدود بودن

بی‌نیازی = معلول نبودن = محدود نبودن (نامحدود بودن)

به زبان ریاضی: اگر $x=y$ باشد آنگاه $-x=-y$ خواهد بود و در نتیجه $(-x)$ برابر با x و $(-y)$ برابر با y خواهد بود.

فرمول یاد شده که جزو لوازم بین شمرده می‌شود، در دو جای منطق ارسطویی، بحث می‌شود؛ منطق تصورات و منطق تصدیقات. در منطق تصورات و در بحث نسب اربعه، رابطه نقیض دو مفهوم کلی که نسبت تساوی با یکدیگر دارند، تساوی است. به عنوان مثال اگر مفهوم کلی «انسان» با مفهوم کلی «ناطق»، رابطه تساوی داشته باشد، نقیض آن دو یعنی «غیرانسان» و «غیرناطق» نیز با یکدیگر رابطه تساوی خواهند داشت. (مظفر، ۱۳۸۲، صص ۷۶ و ۷۷)

در بخش منطق تصدیقات، در مباحث مربوط به استدلال مباشر، یکی از مباحث، عکس نقیض موافق است که براساس آن عکس موجه کلی، موجه کلی است. به عنوان مثال اگر قضیه «هر انسانی ناطق است»، صادق باشد، عکس نقیض آن یعنی «هر غیرناطقی، غیرانسان

است» نیز صادق خواهد بود. (همان، صص ۱۷۹ و ۱۸۰)

دو مبحث یاد شده در منطق ارسطویی، در دانش ریاضی با عنوان «معادله» شناخته می‌شود؛ زیرا در معادله ریاضی فرض بر این است که میان طرفین تساوی، رابطه تعادل و برابری برقرار است، به گونه‌ای که هر چیزی بر یک طرف معادله افزوده شود، باید بر طرف دیگر نیز اضافه شود تا تعادل میان دو طرف برقرار گردد. بنابراین نخستین ویژگی و صفتی که از موجود بی‌نیاز فهمیده می‌شود، وصف نامحدود بودن است.

نتیجه‌ای که تاکنون از اثبات علت پدیدآورنده جهان به دست آمده، چنین است: «علت بیرونی غیرمادی بی‌نیاز نامحدود»

۳-۲- اثبات صفت «یکتا» برای علت جهان

هر موجودی که از لحاظ وجودی نامحدود باشد، جز یکی نخواهد بود. یعنی علت پدیدآورنده جهان، یکتای هستی و یگانه هستی است. توضیح بیشتر اینکه، اگر وجودی نامحدود فرض شود، لازم بینش آن است که در عرض آن نمی‌توان وجود دیگری فرض نمود؛ زیرا فرض وجود دوم در عرض وجود نخست، به معنای محدود بودن وجود نخست است که پیش از این «نامحدود» فرض شده بود و این تناقضی آشکار است. (جوادی آملی، [بی‌تا]، ج ۶، صص ۴۳۴ - ۴۳۳) تقریر مطلب براساس معادله ریاضی چنین است:

نامحدود = یکتا بودن

غیر نامحدود = غیر یکتا بودن \square به دلیل اینکه نفی در نفی برابر با اثبات است نتیجه

چنین می‌شود:

محدود = تعدد

پس دومین وصفی که برای خداوند متعال ثابت می‌شود، صفت یکتا و یگانه بودن است. نتیجه‌ای که تاکنون از اثبات علت پدیدآورنده جهان به دست آمده چنین است: «علت بیرونی غیرمادی بی‌نیاز نامحدود یگانه»

۳-۳- اثبات صفت «بسیط» برای علت جهان

تاکنون اثبات گردید که علت پدیدآورنده جهان، بی‌نیاز، نامحدود و یگانه در ذات است.

اگر موجودی در ذات، نامحدود باشد و به دلیل نامحدود بودن، یکتا و یگانه باشد، قطعاً بسیط در ذات خواهد بود؛ زیرا در فرضی که بسیط نباشد باید دارای اجزاء باشد و هر مرکب دارای اجزاء، در پیدایش خود به اجزاء نیاز خواهد داشت و این سخنی است که با وصف بی‌نیازی که پیش از این اثبات گردیده، ناسازگار است. وصف «بی‌نیازی» همان چیزی است که در دانش فلسفه از لوازم «وجوب وجود خدا» محسوب می‌گردد، در مقابل وصف «نیازمندی» که از اوصاف «وجود ممکن» شمرده می‌شود. (ملاصدرا، ۱۴۲۰ق: ص ۴۲۱) در این جا گفته می‌شود هیچ جهت امکانی در واجب‌الوجود راه ندارد، بنابراین علت پدیدآورنده جهان، بسیط است. نتیجه‌ای که تاکنون از اثبات علت پدیدآورنده جهان به دست آمده چنین است: «علت بیرونی غیرمادی بی‌نیاز نامحدود یگانه‌ی بسیط»

۳-۳-۱- وجود تفاوت اعتباری و تحلیلی درباره صفات خدا

با توجه به این سخن که ذات پدیدآورنده جهان، بسیط است، این نتیجه به دست می‌آید که هیچ گونه شائبه کثرت در ذات او راه ندارد؛ یعنی این گونه نیست که در ذات پدیدآورنده جهان، جهات گوناگونی راه داشته باشد و به اعتبار هر جهت، صفتی به ذات او نسبت داده شود. در موجوداتی مانند انسان که کارهای گوناگونی از او صادر می‌شود، جهات مختلفی وجود دارد که به اعتبار هر یک از این جهات می‌توان صفت یا فعلی را به انسان نسبت داد، ولی به دلیلی بساطتی که ذات خداوند دارد، هر صفت کمالی که به ذات پدیدآورنده جهان، نسبت داده شود با گونه‌ای اعتبار عقلی همراه خواهد بود؛ یعنی کثرت صفات، در موجود بسیط به کثرت مفهومی و ذهنی نه کثرت مصداقی و خارجی باز می‌گردد. (ملاصدرا، ۱۹۸۱ق، ج ۲، ص ۳۱۶) این سخن همان چیزی است که در فلسفه و کلام اسلامی از آن با عنوان «توحید صفاتی» یاد می‌شود. (ملاصدرا، ۱۳۶۰، ص ۳۸)

۳-۴- اثبات صفت «کامل مطلق» برای علت جهان

در اثبات، تحلیل و تبیین صفات پدیدآورنده جهان، بنا بر این اصل که او نامحدود و بی‌نیاز است، اصل عقلی دیگری آشکار می‌شود مبنی بر این که پدیدآورنده بی‌نیاز نامحدود، نباید نقصان و کمبودی داشته باشد؛ زیرا نقصان از محدودیت برمی‌خیزد و پیش‌تر اثبات شد که

او نامحدود است، حال آنکه نقصان و کمبود برابر با محدود بودن است. این اصل عقلی به ما نشان می‌دهد که هر چه را عنوان «کمال» داشته باشد، می‌توان به «بی‌نیاز نامحدود» نسبت داد و هر چه را که عنوان «نقص» داشته باشد، نمی‌توان به او نسبت داد. این اصل عقلی از دستورالعمل زیر به دست می‌آید:

اگر نقص (نداری) = محدودیت باشد، آن‌گاه عدم محدودیت = عدم نقص خواهد بود و به دلیل اینکه نفی در نفی برابر با اثبات است، نتیجه چنین می‌شود \square نامحدود = کمال! نتیجه اینکه اگر پدیدآورنده هستی، بی‌نیاز نامحدود باشد، نباید هیچ نقص و کمبودی داشته باشد، یعنی «ندار» یا «ناقص» نباشد و اگر «ندار و ناقص» نباشد، نقیض آن یعنی «دار» یا «کامل» خواهد بود، به گونه‌ای که با هیچ نقصی همراه نیست. از این سخن به «دارای مطلق» یا «کامل مطلق» تعبیر می‌شود. (ملاصدرا، ۱۴۲۲ق، ص ۳۹۹)

نتیجه‌ای که تاکنون از اثبات علت پدیدآورنده جهان به دست آمده است: «علت بیرونی غیرمادی بی‌نیاز نامحدود یگانه بسیط کامل مطلق»

۳-۴-۱- توضیح دو مفهوم «کمال مطلق» و «کمال غیر مطلق»

ب. کمال مطلق و نسبی

ممکن است برخی در شناخت مفهوم کمال به خطا روند و چنین بیندارند که هر چه برای معلول، عنوان «کمال» را دارد، می‌تواند به علت او نیز نسبت داده شود. به عنوان نمونه دست داشتن برای نوع انسان، کمال است، ولی آیا این معنا از کمال برای علت پدیدآورنده انسان نیز کمال می‌باشد؟ یا داشتن خرطوم بلند برای فیل، کمال است، ولی آیا برای پدیدآورنده جهان نیز می‌تواند کمال تلقی شود؟ اساساً معنای این سخن چیست که گفته می‌شود «علت هستی‌بخش، همه کمالات معلول خود را داراست یا عطاکننده یک چیز نمی‌تواند خود، فاقد آن باشد»؟ برای پاسخ به این پرسش باید در مورد شناخت مفهوم کمال در مورد پدیدآورنده جهان، دقت و تأمل شود.

همان‌گونه که گفته شد «کمال» با مفهوم «دارایی» و «نقص» نیز با مفهوم «نداری» برابر است، ولی باید توجه داشت که عقل، «دارایی» یا ویژگی‌های وجودی موجودات را دو گونه

تحلیل می‌کند:

۱. برخی از کمالات موجودات، اموری نسبی هستند، یعنی نسبت به یک موجود، کمال به شمار می‌آیند در حالی که نسبت به موجود دیگر که در عرض یا در طول اوست، کمبود و نقص شمرده می‌شوند. دلیل این امر آن است که کمالات نسبی تنها نیازهای مناسب و سازگار با ذات هر موجود را برطرف می‌کنند. به‌عنوان مثال شاخ برای گوزن، نیاز او را در دفاع برابر دشمن برطرف می‌کند، ولی اگر همین شاخ بر سر حیوانی مانند موش صحرائی گذاشته شود، به دلیل سازگاری نداشتن با نیازهای او، برای او نقص شمرده می‌شود. این گونه ویژگی‌های وجودی را کمالات نسبی می‌نامیم.

۲. برخی دیگر از کمالات موجودات، اموری مطلق هستند، یعنی نسبت به همه موجودات، کمال به شمار می‌آیند، مانند اوصاف قدرت و حیات. هر موجودی نیازمند حیات و قدرت است تا به وسیله حیات، هستی یابد و به وسیله قدرت، نیازمندی‌های خود را برطرف نماید. روشن است که در چنین کمالاتی، همه موجودات در همه مراتب، یکسان و برابر می‌باشند، البته هر موجود، متناسب با مرتبه وجودی خود از این کمالات بهره‌مند می‌شود، چنان که قدرت مورچه با مرتبه هستی خودش متناسب است و قدرت انسان با مرتبه وجودی او تناسب دارد. تنها تفاوتی که عقل، میان این دو صفت کمالی می‌بیند، در شدت و ضعف است، یعنی قدرت انسان بیشتر و شدیدتر از قدرت مورچه است، ولی روشن است که هیچ‌گاه ضعیف بودن صفت قدرت در مورچه به معنای نبود این صفت در او نیست.

نتیجه اینکه کمالات نسبی تنها در مورد موجودات محدود مطرح می‌شود؛ زیرا هر موجودی به دلیل معلول بودن، حد و اندازه خاصی دارد که موجب می‌شود نیازهایی متناسب با حد و اندازه خود داشته باشد. از این رو نمی‌توان کمالات نسبی را به موجودی که نامحدود است و حد و اندازه ندارد، نسبت داد. به دیگر سخن، کمالات نسبی به موجودات محدود، از آن جهت که حد و اندازه خاصی دارند، نسبت داده می‌شود، بنابراین در مورد صفات کمالی که به پدیدآورنده هستی نسبت داده می‌شود، عقل تنها کمالات مطلق را می‌پذیرد. البته باید توجه داشت که به دلیل نامحدود بودن ذات پدیدآورنده جهان، تنها کمالات مطلق

را می‌توان به او نسبت داد که نامحدود باشند، مانند حیات نامحدود، قدرت نامحدود و غیره.

۳-۵- اثبات صفت علم برای خدا

یکی دیگر از صفاتی که عقل با تحلیل وجود کامل مطلق بدان راه می‌یابد، این است که کامل مطلق، وجودی است که دارای اثر است؛ زیرا هستی‌های بسیاری را - که همان موجودات جهان هستند - پدید آورده است. اکنون این پرسش پیش می‌آید که آیا علت پدید آورنده جهان از ویژگی «علم» نسبت به خود و آثار خود (پدیده‌های جهان) برخوردار است یا خیر؟ با تأمل در مفهوم «علم» می‌توان بدین پرسش پاسخ گفت. هر گاه میان واقعیت «الف» و واقعیت «ب» ارتباطی پدید آید و واقعیت «الف» برای واقعیت «ب» آشکار گردد، گفته می‌شود که واقعیت «ب» به واقعیت «الف» شناخت پیدا کرد. بر این اساس، معنا و مفهوم علم و شناخت، چیزی جز «ظهور و آشکار شدن یک واقعیت برای واقعیت دیگر» نیست. با توجه به این توضیح، اکنون پرسش یاد شده را بازنویسی می‌کنیم:

آیا ذات و فعلِ علتِ پدید آورنده جهان، برای او آشکار است؟

این پرسش، خود به دو پرسش تحلیل می‌شود:

۱. آیا ذاتِ علتِ پدید آورنده جهان، برای خود او آشکار است؟
۲. آیا فعلِ (آفریده‌ها) علتِ پدید آورنده جهان، برای او آشکار است؟

۳-۵-۱- اثبات علم خدا به ذات خود

از دو راه می‌توان ویژگی «علم خدا به ذات» را برای او اثبات نمود:

الف. پیش از این اثبات گردید که علت پدید آورنده جهان، «کامل مطلق» است. لازمه اثبات این ویژگی برای خدا، این است که او همه کمالات مطلق را داشته باشد. یکی از کمالات مطلق، «علم به ذات» است، بنابراین خداوند باید این ویژگی را داشته باشد.

ب. هنگامی که انسان با رجوع به درون خویش، در می‌یابد که ذات او برای خودش پنهان نبوده و آشکار است، به این معناست که میان معلول‌های خداوند، دست کم ما انسان‌ها «علم به ذات خود» داریم. حال اگر کمالی از کمالات در «معلول» باشد، چون این کمال را علت هستی بخش به معلول داده است، باید خودِ علتِ هستی بخش نیز آن را داشته باشد؛ زیرا اگر

خود او این کمال را نداشته است، چگونه چنین کمالی را به معلول خود بخشیده است؟ از این قاعده در فلسفه با عنوان «معطی الشئ لایکون فاقداً له» تعبیر می‌شود. (سبزواری، ۱۳۶۰، ص ۴۷۹)

شایان توجه است که قاعده «معطی الشئ لایکون فاقداً له» را نمی‌توان درباره کمالات نسبی، جاری دانست؛ زیرا این کمالات نسبت به برخی از موجودات و نه همه موجودات، کمال شمرده می‌شوند. در واقع موضوع قاعده یادشده، آن دسته از کمالات وجودی هستند که برای همه مراتب هستی، کمال تلقی می‌شوند. دلیل این امر، آن است که فلاسفه و متکلمان، قاعده «معطی الشئ لایکون فاقداً له» را درباره علت هستی بخش به کار می‌برند و روشن است که علت هستی بخش تنها اصل و حقیقت کمالات معلول خود را به گونه‌ی اعلی و اتم دارد، نه جهت حد و محدودیت آنها را. (سبزواری، ۱۳۷۲، ص ۱۴۱) به عنوان مثال وقتی می‌گوییم «شاخ» برای گوزن کمال نسبی است، نمی‌توان براساس قاعده یادشده، شاخ را به علت‌های هستی بخش او که با واسطه به خداوند متعال می‌رسد، نسبت داد، بلکه اصل و حقیقت کمالات نسبی که در مثال یادشده، همان کمال «قدرت» است، در خداوند متعال وجود دارد. قدرت خداوند متعال که عین ذات اوست در معلول‌های او نیز تجلی یافته است، با این تفاوت که صفت «قدرت» در هر معلولی، به فراخور ظرفیت، قابلیت و شرایط وجودی خاصی خودش، ظهور می‌یابد، به عنوان مثال صفت قدرت در انسان به صورت دست و در گوزن به صورت شاخ و مانند اینها بروز و ظهور یافته است. از این رو متکلمان در اثبات صفات کمالی مطلق مانند قدرت، علم و غیره به این قاعده، تمسک جسته‌اند. (سبحانی، ۱۴۱۲ق، ج ۱، ص ۱۳۹؛ خرازی، ۱۴۱۷ق، ج ۱، ص ۴۶)

۳-۵-۲- اثبات صفت علم خدا به غیر

صفت «علم به غیر» را به دو صورت می‌توان به پدید آورنده جهان نسبت داد:

الف. خداوند پیش از ایجاد پدیده‌ها، علم به غیر دارد.

ب. خداوند پس از ایجاد پدیده‌ها، علم به غیر دارد.

۱. اثبات ویژگی «علم به غیر، پیش از ایجاد پدیده‌ها»

از یک راه ساده می‌توان ویژگی «علم به غیر، پیش از ایجاد پدیده‌ها» را برای علت هستی‌بخش جهان اثبات نمود، همان‌گونه که در اثبات ویژگی «علم به ذات» گفتیم، علت پدیدآورنده جهان، «کامل مطلق» است. لازمه اثبات این ویژگی برای خدا، این است که او همه کمالات مطلق را داشته باشد. یکی از کمالات مطلق، «علم به غیر، پیش از ایجاد پدیده‌ها» می‌باشد، بنابراین خداوند باید این ویژگی را داشته باشد، وگرنه او کامل مطلق نخواهد بود. (سبزواری، ۱۳۸۳، ج ۱، ص ۱۱۲)

۲. اثبات ویژگی «علم به غیر، پس از ایجاد پدیده‌ها»

از سه راه می‌توان ویژگی «علم به غیر، پس از ایجاد پدیده‌ها» را برای خدا اثبات نمود. دو راه آن، مانند همان دو راهی است که در بحث اثبات «علم به ذات» بحث کردیم و یک راه، استدلال دیگری است که تنها در مورد ویژگی «علم به غیر» مطرح می‌شود:

الف. پیش از این اثبات گردید که علت پدیدآورنده جهان، «کامل مطلق» است. لازمه اثبات این ویژگی برای خدا، این است که او همه کمالات مطلق را داشته باشد. یکی از کمالات مطلق «علم به غیر» است، بنابراین خداوند باید این ویژگی را داشته باشد.

ب. هنگامی که انسان به درون خویش مراجعه می‌کند، می‌بیند که افزون بر علم به ذات خود، علم دیگری نیز به افعال خود دارد، برای فهم بیشتر مطلب می‌توان به صورت‌های ذهنی مثال زد که خود انسان، آنها را پدید آورده است. در چنین فرضی، علم انسان به صورت‌های ذهنی، از نوع علم او به فعل خود است که از آن می‌توان با عنوان «علم به غیر» یاد نمود و آن را کمالی برای انسان دانست. اکنون می‌گوییم اگر کمالی از کمالات مانند «علم به فعل» در «معلول» وجود داشته باشد، چون این کمال را علت هستی‌بخش به معلول داده است، باید خود او نیز این کمال را داشته باشد؛ زیرا در غیر این صورت می‌توان پرسید چگونه چنین کمالی را به معلول خود بخشیده است؟ بنابراین خداوند نیز باید «علم به غیر» یا همان «علم به فعل» داشته باشد.

ج. پیش از این اثبات گردید که جهان، علت هستی‌بخش دارد. همچنین اثبات گردید که «معلول بودن» برابر با «نیازمند بودن» است و ویژگی «نیازمندی» برای معلول، «ذاتی» آن است،

یعنی لحظه‌ای نمی‌توان معلول را «بی‌نیاز» فرض نمود. از ضمیمهٔ مقدمات، این نتیجه به دست می‌آید که وجودِ «معلول» وجودی جدایی‌ناپذیر از «علت هستی‌بخش» می‌باشد و نمی‌توان لحظه‌ای وجود معلول را جدا از وجود علت فرض نمود؛ زیرا اگر «وجود معلول» لحظه‌ای از «وجود علت» جدا شود، لازم می‌آید در همان لحظهٔ جدایی، «وجود معلول» به ویژگی «بی‌نیاز بودن» متصف شود و این با «ذاتی بودن نیازمندی برای معلول» منافات دارد. حال اگر میان وجود معلول و وجود علت هستی‌بخش ارتباط دائمی وجود داشته باشد، به این معناست که وجودِ معلول همیشه برای علت هستی‌بخش آشکار بوده و ظهور دارد و این همان معنای «علم به غیر» برای علت هستی‌بخش است.

۳-۶- اثبات صفت اراده ذاتی برای خدا

نکتهٔ دیگری که با تأمل در ویژگی «بی‌نیاز» نتیجه گرفته می‌شود، «تأثیرناپذیری» یا «منفعل نبودن» کامل مطلق از «غیر» خود است؛ زیرا همهٔ موجوداتی که «غیر» او هستند، در واقع «فعل» و «معلول» او می‌باشند و روشن است که هیچ‌گاه «معلول» نمی‌تواند در «علت هستی‌بخش» اثرگذار باشد؛ زیرا اثرپذیری «علت هستی‌بخش» از «معلول»، برابر با «نیازمندی» او خواهد بود که بطلان آن پیش از این گذشت. نتیجه اینکه ویژگی «تأثیرناپذیر بودن» عبارت دیگری از وجود وصف «اراده» در علت پدیدآورندهٔ جهان است. (سبحانی، ۱۴۲۸ق، ص ۱۱۶)

توضیح مطلب اینکه در مباحث عقلی هر فاعلی که فعل از او صادر می‌شود، از دو حال بیرون نیست:

الف. وجود فاعل به گونه‌ای است که هنگام انجام فعل، هیچ عامل یا عوامل بیرونی بر او چیرگی ندارد.

ب. وجود فاعل به گونه‌ای است که هنگام انجام فعل، عامل یا عوامل بیرونی بر او چیرگی دارد.

در صورت نخست، فاعل را «مرید» خوانند و در صورت دوم، آن را مجبور گویند.

با توجه به آنچه گذشت نتیجه گرفته می‌شود که علت پدیدآورندهٔ جهان در انجام کار

خود «آزادانه» عمل می‌کند و «فاعل مرید» است، نه «فاعل مجبور»

۳-۷- اثبات صفت قدرت برای خدا

برای اثبات صفت «قدرت» در خداوند متعالی براساس مقدمات پیشین، می‌توان چنین گفت: اگر کامل مطلق، «علت هستی‌بخش» باشد، بدین معناست که علت پدیدآوردن جهان، «مبدأ صدور آثار و موجودات هستی» فرض شده است. اکنون با ضمیمه کردن دو ویژگی «تأثیرناپذیری» و «مبدأ صدور آثار و موجودات هستی» به ویژگی «بی‌نیاز بودن»، ویژگی دیگر او که همان «توانا بودن در انجام فعل» یا همان «قدرت» است، اثبات می‌شود؛ زیرا اگر علت پدیدآوردن جهان «توانا» نباشد، نباید «جهان و موجودات» از او صادر می‌شدند.

۳-۸- اثبات صفت حیات برای خدا

برخی پس از اثبات دو وصف علم و قدرت برای خدا، با ضمیمه کردن این دو، ویژگی دیگری به نام «حیات» را برای خدا اثبات می‌کنند. اکنون توجه به این نکته ضروری است که اگر «حیات» را برابر با «اثردار بودن» فاعل بدانیم، با اثبات ویژگی «زنده بودن»، می‌توان وصف «حیات» را به علت پدیدآوردن جهان نسبت داد و اگر حیات را برابر با فاعلی بدانیم که باید از دو وصف «علم» و «قدرت» برخوردار باشد، پس از اثبات «علم» و «قدرت» باید ویژگی «زنده بودن یا حیات» را برای علت پدیدآوردن جهان اثبات نماییم. (طباطبایی، ۱۴۱۹ق، ص ۱۲۹)

نتیجه‌گیری

باتوجه به مطالبی که در این نوشتار بحث و بررسی شد، این نتیجه به دست آمد که می‌توان در گام نخست از راه تحلیل و با بهره‌مندی از روش شناخت حسی و عقلی، وجود خدا را به عنوان «علت پدیدآورنده جهان» اثبات نمود و در گام دوم، از راه تحلیل مفاهیم اثبات شده مانند مفهوم «بی‌نیاز»، برخی از صفات کمالی مانند «نامحدود» و «بسیط» را نتیجه گرفت. همچنین از طریق تحلیل صفت «نامحدود»، صفات «یکتا» و «کامل مطلق» برای علت جهان اثبات می‌شود و از راه تحلیل مفاهیمی مانند «کامل مطلق» و «بی‌نیاز»، ویژگی‌هایی چون «اراده، علم، قدرت و حیات» برای علت هستی بخش اثبات می‌گردد. خلاصه سخن اینکه، با شیوه فلسفی و برهانی و با تکیه بر روش منطقی «انتقال از ملزوم به لوازم بین»، می‌توان صفات ذاتی یازده گانه زیر را برای پدیدآورنده جهان، اثبات نمود و از این رهگذر به یقین فلسفی درباره شناخت صفات ذاتی خدا دست یافت: «غیرمادی»، «بی‌نیاز»، «نامحدود»، «یگانه»، «بسیط»، «کامل مطلق»، «عالم به ذات»، «عالم به غیر، پیش از ایجاد و پس از ایجاد پدیده‌ها»، «مرید»، «قادر» و «حی».

فهرست منابع

۱. جوادی آملی، عبدالله، [بی تا]، شرح حکمت متعالیه (اسفار اربعه)، تهران، انتشارات الزهراء.
۲. _____، (۱۳۹۰)، تبیین براهین اثبات خدا، چاپ ششم، قم، اسراء.
۳. حلّی، حسن بن یوسف، (۱۳۷۱)، الجوهر النضید، انتشارات بیدار، چاپ پنجم، قم.
۴. خرازی، سیدمحسن، (۱۴۱۷)، بداية المعارف الإلهية فی شرح عقائد الإمامية، چاپ چهارم، قم، مؤسسه النشر الإسلامی،
۵. سبحانی، جعفر، (۱۴۱۲)، الإلهیات علی هدی الكتاب و السنة و العقل، چاپ سوم، قم، المركز العالمی للدراسات الإسلامیة.
۶. _____، (۱۴۲۸)، محاضرات فی الإلهیات، تلخیص علی ربانی گلپایگانی، چاپ یازدهم، قم، مؤسسه امام صادق.
۷. سبزواری، ملاهادی، (۱۳۸۳)، اسرار الحكم، با مقدمه استاد صدوقی و تصحیح کریم فیضی، چاپ اول، قم، مطبوعات دینی.
۸. _____، (۱۳۷۲)، شرح الأسماء الحسنی، تحقیق نجفقلی حبیبی، چاپ اول، تهران، انتشارات دانشگاه تهران.
۹. _____، (۱۳۶۰)، التعليقات علی الشواهد الربوبیة، تصحیح و تعلیق سید جلال الدین آشتیانی، مشهد، چاپ دوم، المركز الجامعی للنشر.
۱۰. صدر الدین (ملاصدرا)، محمد، (۱۳۶۰)، أسرار الآیات، چاپ اول، تهران، انجمن حکمت و فلسفه.
۱۱. _____، (۱۹۸۱)، الحکمة المتعالیة فی الاسفار العقلیة الاربعة، چاپ سوم، بیروت، دار احیاء التراث.
۱۲. _____، (۱۴۲۰)، مجموعه رسائل فلسفی صدرالمآلهین، چاپ دوم، تهران، انتشارات حکمت.
۱۳. _____، (۱۴۲۲)، شرح الهدایة الأثریة، چاپ اول، بیروت، مؤسسه التاريخ العربی.

۱۴. صدر، سید محمد باقر، (۱۴۱۰)، الأسس المنطقية للاستقراء، چاپ اول، [بی جا]، المجمع العلمی للشهید الصدر.
۱۵. طباطبایی، محمد حسین، [بی تا]، نهاية الحکمه، چاپ دوازدهم، قم، مؤسسه النشر الاسلامی.
۱۶. _____، (۱۴۱۹ق)، الرسائل التوحیدیه، بیروت، چاپ اول، مؤسسه النعمان.
۱۷. طوسی، نصیرالدین، (۱۴۱۵ق)، تجرید الاعتقاد، تحقیق حسن حسن زاده آملی، چاپ اول، قم، [بی نا].
۱۸. _____، (۱۴۰۵ق)، تلخیص المحصل، چاپ دوم، بیروت، دارالاضواء.
۱۹. مصباح یزدی، محمد تقی، (۱۳۷۸)، آموزش فلسفه، چاپ اول، تهران، انتشارات امیر کبیر، شرکت چاپ و نشر بین الملل.